



میشاعره

پرو سید محمد جواد شرافت

اشاره:

— هر وقت سر کلاس، بی‌کار می‌شدیم معلم ادبیات‌مان می‌گفت: «بچه‌ها! کیا حاضرین مشاعره کنن؟!» و یک‌باره، خنده شوق، روی لب‌هایمان می‌نشست و همه‌دست‌ها یمان می‌رفت بالا...

— هر وقت در خانه‌بی‌کار بودیم یا از درس خواندن، خسته می‌شدیم و می‌پریدیم، شروع می‌کردیم به مشاعره. گاهی اوقات هم شعرهای سخت را حفظ می‌کردیم، برای روکم‌کنی! — همیشه اوقات بی‌کاری‌مان می‌نشستیم و شعر حفظ می‌کردیم؛ چون شنیده بودیم شعر که حفظ باشی، هم می‌توانی خوب حرف بزنی هم خوب بنویسی و هم خیلی راحت، می‌توانی به دل‌های آن‌هایی که دوست‌شان داری، راهی پیدا کنی و گوشه دلشان را برای خودت کنی...

— و...
حرف‌های صمیمی و صادقانه بالا، ساخته ذهن ما نیست؛ حرف‌های شماست درباره «مشاعره». وقتی حرف‌های شما را در ذهنمان مرور می‌کردیم، احساس وظیفه می‌کردیم، هر شعری را می‌خواندیم، یاد مشاعره می‌افتادیم و یاد احساس

پچه‌ها درباره مشاعره. همین چیزها باعث شد یک گوشه دنج و یک خلوت شاعرانه برای مشاعره پیدا کنیم و این خلوت دوست‌داشتنی را بسیاریم به شما... حالا این شما و این ستون مشاعره، این شما و این سید محمد جواد شرافت که خودش توی شعر، دستی قوی دارد و مطمئناً انتخاب‌های خوبی از این به بعد، خواهد داشت. اگر این ستون را جدی بگیرید، هر شماره مشاعره خوبی باشما خواهد داشت، منتظر اظهار نظر ها و مهربانی‌های شما می‌مانیم.

نزدیک شد که خانهٔ عمرم شود خراب
کاری بکن وگرنه خراب‌است کار من
● هلالی جغتایی

نه پیشوند و نه پسوند، خُر حری تو
حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد
● امیری اسفندقه

دلا! خراب کن این نقش خودپرستی را
چو گردباد فروپیچ گرد هستی را
● اهلی شیرازی

اگرچه هیچ ندارم که در خورت باشد
ولی چه غم که تمام غم تو، مال من است.
● فاطمه راکعی

کمان کشیده و در کمین، که زنی به تیرم و من غمین
همهٔ غم بود از همین، که خدانکرده خطا کنی!
● هانف اصفهانی

تویا رب مباد بی‌غزل عاشقی، شبی
موسیقی بلند سکوتی، که پیش روست.
● زکریا اخلاقی

نخواهد آتش از همسایه، هرکس جوهری دارد
چنار از سینهٔ خود می‌کند ایجاد، آتش را
● صائب

ای عشق، ای سرشت من، ای سرنوشت من!
تقدیر من غم تو و تغییر تو محال
● دکتر قیصر امین‌پور

لعل تو که سرچشمهٔ نوشش خوانند
جامی ست که غارت‌گر هوشش خوانند
● عماد فقیه

دوستان ناامیدم! دوستان ناامید!
آسمانی‌تر ببینید، آسمانی‌تر شوید
● علیرضا قزوه

در پس آینه، طولی صفتم داشته‌اند
آن‌چه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم
● حافظ

مگر من دل ندارم، من که از عاشق‌ترین‌هایم
مرا هم آشنا با زیر و بم‌های تعزل کن
● حبیب آبادی

ای جوانی! تو را کجا جویم؟
با که گویم غم تو؟ گر گویم
● مسعود سعد سلمان

من آن معنی رو به ویرانی‌ام
که در خانهٔ لفظ، زندانی‌ام
● سید حسن حسینی

مکن تکلیف همراهی مرا ای سیل پا در گل
که دست از جان خود شستن به دریایی برد ما را
● صائب

از راه دید، چشم به من زخم‌ها زده است
با آن‌که داشتم دو سپر زیر و روی چشم
● احمد زارعی

مکن در جسم و جان، منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه! نه این‌جا باش و نه آن‌جا
● سنایی غزنوی

از قله‌قله شوق تو را نعره می‌زنم
تا دره‌دره کر بشود روزگار من
● محمدعلی بهمنی

